

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

نویسنده: زنده یاد احمد قاسمی – بازتایپ و ارسال: همایون اوریا

۱۲ سپتمبر ۲۰۲۲

جامعه شناسی

(۱۱)

۲۱. شورش دهقانان یا برافتادن سرواژ از انگلستان

فشار سینیور ها از یک طرف، جذب کارخانه ها از طرف دیگر دهقانان انگلستان را وادار کرد که به این وضع رقتبار خاتمه بدهند. بالاخره دهقانان در ۱۳۸۱ دست به یک شورش بزرگ زدند و دوک ها و سایر عمال پادشاه را کشتند. فکر اصلی این دهقانان این بود که آثار کتبی رقت خود شان را از بین ببرند و هر جا پیمان نامه ای به دست می آوردند، آتش می زدند.

اعیان انگلستان در مقابل دهقان ها نتوانستند مقاومت کنند، یک مرتبه از مقام جبروت پائین آمده گریختند و در جنگل ها پنهان شدند. اما دهقان ها به شهر ها رفتند و بورژوا ها نسبتاً از آنها خوب پذیرائی کردند. بالاخره دهقان ها به طرف لندن روی آوردند و ریشارد دوم پادشاه انگلستان هنوز بچه بود، تصور می کردند آنها را از جنگ سینیور ها خلاص خواهد کرد.

ارتش دهقان ها وارد لندن شد و از نجباء کشتار کرد. اما به پادشاه مهلت داد و خواست با او ملاقات کند. پادشاه با دهقانان ملاقات کرد و وعده داد که خواهش های آنها را بر آورد. مستوفی ها هم شروع کردند به نوشتن فرمان های پر آب و تاب، هر دسته از این دهقان های ساده لوح که فرمان های شاه را می گرفتند، خوشحال و خندان، مظفرانه از لندن خارج می شدند. وقتی که از عده آنها کم شد و چند هزار نفری بیشتر باقی نماندند، شاه دو باره وعده ملاقات داد و در وقت معین با اسکورت خودش وارد محل ملاقات شد. سرکرده دهقان ها به پیشباز او رفت. وقتی که به نزدیک رسید، یکی از همراهان شاه با اسلحه ای که در زیر لباسش پنهان کرده بود، با کمال ناجوانمردی ضربه ای بر سر او زد و او را بر زمین انداخت، همراهان شاه دور آن سرکرده را گرفتند تا دهقان ها نبینند که رئیس شان کشته شده است. اما دهقان ها دیدند و به جنبش درآمدند. شاه به همراهانش دستور داد که از جای خود شان نجنبند و خودش اسپی راهی کرد و به جلوی دهقان ها آمد به آنها گفت: شما سرکرده دیگری غیر از من ندارید، من پادشاه شما هستم، مطمئن باشید. مردم که قیافه این بچه را دیدند و تصور نکردند که این همه بدجنسی در باطن او باشد، تسلیم شدند و ریشارد در رأس آنها قرار گرفت.

به این طریق، شورش دهقان ها از هم پاشیده شد. آن وقت پادشاه و قضات او در دهات افتادند و به کشت و کشتار شروع کردند و مردم را صدتا صدتا دار زدند و این کشتار تا مدتی دوام داشت! این بود عملیات پادشاهی که رعیت به او رحم کرد و او به رعیت اطمینان داد!

نتیجه :

هیچ آزادی در هیچ مملکت بدون فداکاری و جانبازی به دست نیامده است. خیانت، ناجوانمردی و درندگی مخصوص کسانی است که بر ملت زورگویی می کنند، منتهی این خصایص را همیشه مؤرخان مزدور می خواهند روپوشی کنند. توده زحمتکش هیچ وقت نباید به وعده ها فریفته شود و منتظر رحم و شفقت باشد. شورش دهقان ها به آن وضع فجیع خاتمه پیدا کرد، اما روح استقلال ملت را نشان داد. از طرف دیگر، پیدایش صنعت و احتیاج به کارگر آزاد به طوری که بعداً شرح خواهیم داد - ایجاب می کرد که آزادی دهقان ها عملی شود. از این جهت قانون کار در اواخر قرن ۱۴ از اعتبار افتاد و اصولاً سرواژ در زمان سلطنت خاندان تئودور (۱۴۸۵ - ۱۶۰۳) از انگلستان رخت بر بست و در اواخر قرن ۱۶ و اوایل قرن ۱۷ این یک اصل قانونی شد که هر فرد انگلیسی آزاد است.

۲۲. تأثیر صنعت پارچه بافی در وضع سرف ها

وقتی که صنعت پارچه بافی در انگلستان رو به ترقی رفت، بدیهی است که احتیاج بیشتری به پشم پیدا شد و لازم آمد که چراگاه ها وسیع تر و گوسفند ها بیشتر و پشم فراوان تر بشود. از این جهت، مالکین شروع کردند به این که زمین های زراعتی را به چراگاه مبدل کنند و زارعین را بیرون بریزند، و مخصوصاً آزاد شدن سرف ها را بهانه قرار داده، آنها را بی خانمان کردند؛ به طوری که در مدت کمی گوسفند ها جانشین خانواده های دهقانی شدند. یکی از نویسندگان آن دوره می گوید: "گوسفند سابقاً حیوان بسیار سر براهی بود، اما حالا همه چیز را خراب می کند و همه چیز را می بلعد، حتی آدم ها را". زد و خورد هائی که در زمان هانری هشتم (۱۴۰۹ - ۱۵۴۶) به عنوان اختلافات مذهبی با روحانیون روی داد، باعث کشتار آنها شد، برای همین بود که زمین های کلیسا را از چنگ آنها دربیاورند و مبدل به چراگاه کنند.

البته این احتیاج به چراگاه که در اثر ترقی صنعت پارچه بافی پیدا شده بود، با آزاد شدن سرف ها کمک کرد. اما آزادی آنها به طریقی صورت گرفت که بیان کردیم. از این جهت آن ستمدیده ها باز هم دست به شورش زدند. اما این مرتبه هم شورش آنها با قتل عام خاتمه پیدا کرد.

دهقانانی که به این طریق، از مزارع اجدادی خود شان اخراج شده بودند، غالباً به گدائی و ولگردی و یا رهنی می افتادند. اما این وضع به صرف کارخانه دار ها بود که روز به روز احتیاج به کارگر پیدا می کردند.

آنها محتاج کسانی بودند که آزاد باشند، یعنی وابسته به زمین یا به ارباب نباشند و با مزد کم مشغول به کار شوند. این بود معنی آزادی در زبان کارخانه دار ها! از این جهت قوانین شدیدی علیه ولگردان وضع شد و آنها را به سختی مجازات می کردند تا به سمت کارخانه ها رانده شوند. پس، آزادی سرف در حقیقت عبارت از این بود که به آزادی، مزدور کارخانه دار ها بشوند.

بنا بر این، می توانیم تغییری را که در اثر ترقی پارچه بافی در وضعیت سرف ها داده شد، این طور خلاصه کنیم:

در دوره فئودالیت، اسباب زراعت زارع در دست خود او بود و قاعداً نمی توانستند او را از زمینی که در روی آن زراعت می کرد، بیرون کنند. ولی آزادی زارع این طور صورت گرفت که زمین را از او گرفتند و فقط یک قسمت از زمین را با دریافت اجاره بها به او واگذار کردند، عده کثیری از زارعین هم به گدائی، ولگردی و رهنی افتادند و یا گرفتار مزدوری شدند.

به این طریق انگلستان وارد مرحله صنعتی شد، ما از این جهت در تاریخ انگلستان جلو رفتیم که انگلستان جلوتر از دیگران به این مرحله قدم گذاشت. حالا قدری به عقب بر می گردیم و از سایر ملل اروپا و مخصوصاً فرانسه صحبت می کنیم.

۲۳. نظر کلی به دوره فئودالیت تا آخر قرن ۱۳ - بسته شدن تجارت مدیترانه

در دنیای قدیم، یعنی در دوره روم دریای مدیترانه به منزله دریای داخلی بود. چون که تمام سواحل آن را دولت روم در تصرف داشت و تمدن های اطراف به واسطه دریای مدیترانه با یکدیگر رابطه داشتند و آن دریا وسیله حمل و نقل اجناس و افکار آنها بود. در این دوره تمام فعالیت کشور هایی که میان جزایر بریتانیا و رود فرات قرار داشتند متوجه دریای مدیترانه می شد.

بعد از آن که ژرمن ها به دولت روم حمله کردند. باز هم دریای مدیترانه دارای رونقی بود، زیرا که باز هم ایتالیا و افریقا و اسپانیا و فرانسه به وسیله این دریا با امپراتوری بیزانس (روم شرقی که قسطنطنیه را در تصرف داشت) رابطه داشتند. در اثر این وضعیت یک زندگی اقتصادی به وجود آمد که در حقیقت دنباله مستقیم دوره قدیم بود. مثلاً اهالی سوریه از قرن پنجم تا قرن هشتم میان بنادر مصر و آسیای صغیر رابطه تجارتی داشتند.

اما بعد از آن که در قرن هفتم مسلمان ها وارد میدان شدند و سواحل شرقی و جنوبی و غربی مدیترانه را فتح نمودند و شهر قسطنطنیه در سال ۷۱۹ میلادی به دست آنها افتاد، وضع تجارت عوض شد و در حقیقت تجارت اروپا در مدیترانه خاتمه یافت. از این به بعد دریای مدیترانه نه فقط رابطه تمدن ها نبود، بلکه در میان آنها مانع محسوب می شد. سابقاً در تمام سواحل مدیترانه یک تمدن وجود داشت، ولی حالا دو تمدن پیدا شده بود : تمدن رومی در شمال؛ تمدن اسلامی در مشرق، جنوب و مغرب. این دو تمدن با یکدیگر متخاصم بودند و هجوم آنها بر همدیگر تعادل اقتصادی قدیم را بر هم زد و فعالیت اقتصادی از مدیترانه متوجه بغداد شد.

در طی قرن هشتم قطع شدن تجارت مدیترانه باعث شد که تجار از میان بروند و زندگی شهری که به توسط آنها حفظ می شد، رو به زوال برود. بالنتیجه، فقر عمومی ظاهر شد و یکی از علامات آن این بود که پول نقره به جای پول طلا نشست.

آغاز رونق دوباره تجارت - وقتی که مشرق و جنوب و مغرب دریای مدیترانه به دست مسلمان ها افتاد، تجار روم شرقی و ایتالیا - و نیز رابطه شان را با سوریه و شمال آفریقا و جنوب اسپانیا قطع شد و فقط با بنادر مسیحی مشرق و یا قسطنطنیه (بیش از آنکه به دست مسلمان ها بیفتد) تجارت می کردند.

اما علت این امر که اختلافات مذهبی بود، در نزد تجار آن قدر قوت نداشت که بتواند آنها را در مدت زیادی از تجارت با مسلمان ها منع کند.

همیشه دیده شده که قوت پول در پیش اشخاص پول پرست به مراتب از قوت مذهب بیشتر است و عموماً قدرت مذهب را فقط برای این که در تحصیل پول به آنها کمک کند، دوست دارند.

از این جهت با آن که مشرق، جنوب و مغرب مدیترانه به قول مسیحی ها، در دست کفار بود، از همان آخر قرن نهم دیده می شود که روابط خود شان را دو باره با این ناحیه هم برقرار کردند و روز به روز توسعه دادند.

این تاجار پول پرست به مذهب مشتری های خود شان به شرط این که خوب پول بدهند - کاری نداشتند.

پول پرستی که مذهب مسیح به شدت آن را محکوم می کند، در این دوره به شدید ترین وجهی ظاهر شد و تاجار ونیزی جوان های اسلاو را از سواحل دالماسی می خریدند و یا می دزدیدند و با کشتی به طرف حرم های مسلمانان در مصر و سوریه برده، می فروختند. تجارت غلام ها در این دوره به تاجار ونیزی همانقدر نفع رسانید که فروش سیاهان در قرن هجدهم به تاجار فرانسه و انگلیس. البته مذهب این عملیات را منع می کرد، اما گوش کسی بدهکار نبود و تاجار نفع سرشاری را که از این راه می بردند، دلیل مجاز بودن و بلکه مقدس بودن آن می دانستند هر وقت به این گونه اشخاص در مقابل خرافات از تمدن و فرهنگ صحبت می کنند، می گویند این جا جای استدلال نیست، اما خود شان در این موقع که نفع شان اقتضاء می کرد، در مقابل مذهب استدلال می کردند.

آزادی بورژوازی - ضروری ترین چیز ها برای بورژوازی آزادی است، چون که بورژوا ها بدون این که بتوانند از جایی به جای دیگر بروند، تعهد بسپارند و تعهد بگیرند و در اموال خود شان همه گونه حق تصرف داشته باشند، نمی توانند تجارت کنند. این آزادی ها لازمه تجارت است.

اما این آزادی ها در سازمان فئودالیه موجود نبود، از این جهت بورژوا ها برای به دست آوردن این آزادی ها کوشش کردند و در قرن هفتم شورش های خطرناکی به دستیاری سرف ها ایجاد نمودند.

آنها آزادی سرف ها را برای تأمین همین منظور های خود شان می خواستند و اصولاً نباید فراموش کرد که بورژوا ها آزادی را به طور مطلق و به عنوان یک حق طبیعی طالب نبودند، بلکه از این جهت که مزایایی داشت و یک حق مفید بود، سنگ آن را به سینه می زدند. ما بعداً در باره این اصل گفت و گو خواهیم کرد.

به هر حال، در اثر کوشش بورژوا ها بود که کم کم آزادی شهر ها به طوری که قبلاً شرح دادیم، شروع شد و به تدریج معمول گردید که هر کس مدت یک سال و یک روز در داخل شهر زندگانی می کرد، آزاد می شد.

قانون بورژوازی - آزادی اولین احتیاج بورژوا ها بود، ولی احتیاج های دیگری هم داشتند. حقوق دوره فئودالیه تشریفات پرپیچ و خمی داشت و افراد را تابع اراده سینیور ها می ساخت.

در دوره فئودالیه گاهی برای این که دعوائی را فیصله بدهند، لازم بود که طرفین با هم دوئل بکنند و هر که غالب بشود، حق با او باشد، در این دوره عموماً قضات از میان جمعیت دهقان ها انتخاب می شدند و این اشخاص فقط به آداب و رسوم کسانی که در دهات به وسیله کار و یا مالکیت زمین زندگانی می کردند، آشنا بودند و از زندگی شهری اطلاع کافی نداشتند.

از این جهت، وقتی که بورژوا ها پیدا شدند و شهر ها به وجود آمدند، نمی توانستند زندگانی شهر خود شان را با این حقوق تشریفات که با وضع آن جا جور در نمی آمد، اداره کنند. بورژوا ها به حقوق احتیاج داشتند که قضایا را به وجه ساده تری حل بکنند و راه اثبات ادعای طرفین را آسان تر به دست بیاورند و مقتضیات زندگانی بورژوا ها را بهتر در نظر بگیرند.

به این طریق می بینیم که در آغاز قرن یازدهم در اثر ضرورت اجتماعی، یک حقوق تجارتی پیدا شد که هنوز در حال جنینی بود. این حقوق عبارت بود از مجموعه آدابی که از عمل حاصل شده بود، یک نوع حرف بین المللی که تاجار در میان خود شان در معاملات ایجاد کرده بودند. اما چون هنوز حقوق مذکور جنبه قانونی پیدا نکرده بود، عموماً تاجار برای رفع اختلافات خود شان به حکم رجوع می کردند.

محکمه هائی را که به این طریق تشکیل می شد، در انگلستان " محکمه خاک آلود ها " می گفتند، زیرا که اشخاصی که به این محکمه ها رجوع می کردند، تجار می بودند که تازه از راه رسیده بودند.

سینیور ها، بورژوا ها، شهر های آزاد - سینیور ها به استثنای آنهایی که روحانی بودند، به زودی به مزایایی که رشد و نموی شهر ها داشت، پی بردند. چونکه، به نسبتی که به این شهر ها آمد و شد در جاده ها و رود خانه را زیاد می کردند و میزان پول را بالا می بردند، گنجینه سینیور ها هم پر تر می شد. پس باعث تعجب نیست اگر بیشتر این شهزاده ها به بورژوا ها نظر خوبی داشتند، و چون آنها عموماً در قصر های خود شان در دهات زندگی می کردند. کمتر با اهالی شهر تماس داشتند تا با بورژوا ها اختلاف حاصل کنند.

اما سینیور های روحانی با شهر ها و زندگانی بورژوا ها مخالفت می کردند که منجر به جنگ هائی شد. اتفاقاً در نیمه دوم قرن یازدهم در جنگی که میان امپراتوران و پاپ درگرفت، جمعیت های شهر های لمباردی فرصت پیدا کردند که علیه این شهزادگان روحانی قیام کنند. در سال ۱۰۷۷ شهر کامبر علیه اسقف (کشیش بزرگ) آن قیام کردند و قوی ترین کمون را به وجود آوردند.

به این طریق، شهر ها از آغاز قرن هفتم و بعضی ها در طی قرن مذکور دارای سازمان های شهری که نوع زندگانی آنها ایجاد می کرد، گردیدند.

آن چه بورژوازی را مشخص می کند، اینست که بورژوازی در وسط باقی مردم، یک طبقه ممتاز را تشکیل می داد. امروز فرق شهر ها با دهات اینست که جمعیت شهر ها بیشتر و ادارات شان پریپیچ و خم تر است، ولی امتیاز دیگری ندارد و دارای حقوق عمومی و خصوصی دیگری نیستند.

اما بورژوا ها این طور نبودند، و از لحاظ حقوق با تمام کسانی که در خارج از حصار شهر زندگی می کردند، فرق داشتند؛ به طوری که همین که انسان از دروازه شهر و خندق آن عبور می کرد، وارد عالم دیگری می شد و در حقیقت به قلمرو حقوق دیگری پا می گذاشت. بورژوا ها مثل اعیان و روحانیان مشمول حقوق عمومی نبودند.

زمین شهر هم مزایایی داشت و پناهگاهی محسوب می شد. هر کس به آن جا پناه می برد، مثل این که به کلیسا پناه برده باشد، در امان بود. خلاصه آن که بورژوازی از هر جهت یک طبقه استثنائی به شمار می آمد و بورژوا ها به مردم دهات به چشم استثمار نگاه می کردند و با حسادت تمام به هیچ وجه حاضر نبودند چیزی از مزایای خود شان را به آنها بدهند.

در این جا این نکته را هم باید تذکر دهیم که در مدت قرن ۱۲ تا ۱۵ در تمام اروپا به طور کلی جمعیت شهر ها بیشتر از یک دهم مجموع جمعیت نبود.

ادامه دارد